نگاهی به ویژگی های اصحاب امام حسین (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?>

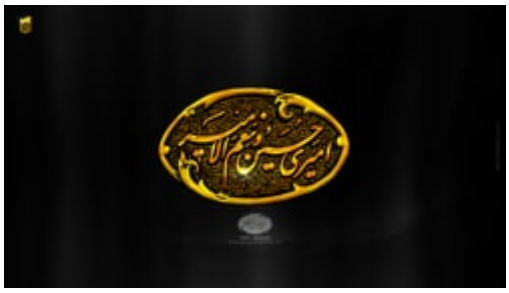

چکیده

روزی که سیدالشهدا نهضت خویش را آغاز کرد، کوفه دست کم دارای یک صدهزار رزمنده بود که بخش عظیمی از آن ها از محبّان اهل بیت علیهم السلام به شمار می آمدند. بر همین اساس، شهرهایی چون مکه و مدینه و بصره مملو از رزمندگانی بودند که از یک سو، به فسق یزید معترف و از سوی دیگر، از شأن و منزلت والای امام حسین (علیه السلام) آگاهی داشتند. اما از آن جمعیت کثیر تنها عده بسیار اندکی آن حضرت را یاری نمودند. با توجه به این واقعیت تلخ، دو پرسش مطرح می شود: یکی آن که، فلسفه کاهلی آن جمعیت کثیر در حمایت از سیدالشهدا (علیه السلام) چه بوده است؟ دیگر آن که، یاران اباعبداللّه (علیه السلام) چه خصلت های ویژه ای داشتند که در عصری که جمع کثیری از همگنانشان در خواب غفلت فرو رفته بودند، تا پای جان از آن حضرت دفاع نمودند؟

این مقال در تلاش است تا به پرسش دوم پاسخی مناسب ارائه نماید. از این رو، با مطالعه و بررسی زندگانی و سخنان آنان، به این نتیجه رهنمون شده است که شهدای کربلانسبت به سایرمسلمانان معاصر خویش در اطلاعات دینی و تحلیل اجتماعی برتری قابل ملاحظه ای نداشته اند و حتی در التزام به عبادت های فردی امثال و اشباه زیادی داشته اند. آنچه ایشان را از سایران ممتاز نموده و بدین فوز بزرگ رسانده است، معرفت به مقام امامت و ولایت و عشق و ارادت فزاینده به امام حسین (علیه السلام) بوده است.

درآمد

یکی از ابعاد نهضت عاشورا، افتخارآفرینی و عظمت و بزرگی آن است. امام حسین (علیه السلام) و یارانش به ظاهر از سوی سپاهیان یزید مورد بی احترامی و تمسخر قرار گرفتند، در ملأعام به آنان اهانت شد، فحش و ناسزا

شنیدند، به دست انسان های پستی چون شمر و حرمله و عمرو بن حجاج، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. زنان و فرزندان ایشان در نهایت غربت و تنهایی و با وضع دلخراشی به اسارت رفتند. به طوری که وقتی سیدالشهدا (علیه السلام) و یارانش برای اقامه نماز مهیا شدند، سپاه کوفه به آن ها گفتند: «نماز شما قبول نیست.» (1)؛ یعنی شما کافر شده اید. ولی از فردای روز عاشورا روز به روز بر عزّت و عظمت سیدالشهدا و یارانش افزوده شد، به طوری که اکنون نزدیک به 1400 سال، حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش الگوی احرار و آزادگان عالم، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، گردیده اند.

شخصیت های غیرمسلمانی چون گاندی، آن حضرت را الگوی خود معرفی می کنند. بی تردید این عزّت و افتخار، از قدرت نظامی یاران سیدالشهدا نشأت نگرفته است، به علاوه از آن جا که حکّام اموی و عباسی (جز در یک مقطع کوتاه)، با نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام و اصحابشان مخالف بوده اند؛ تبلیغات حساب شده حکومتی نیز در معرفی حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش نقشی نداشته است، بلکه این عزّت تنها در سایه مقاومت و جانفشانی سیدالشهدا (علیه السلام) و یارانش برای دفاع از حق و حقیقت در بستری که موج دنیاگرایی روحیه حق مداری را در میان مسلمانان ازبین برده بود، شکل گرفته است.

آنچه اکنون برای ما به عنوان محبّان امام حسین (علیه السلام) و رهروان راه آن بزرگوار و اصحاب گران قدرش اهمیت فراوان دارد این است که بدانیم یاران آن حضرت چه ویژگی هایی داشتند که تاریخ مانند آنان را تاکنون به خود ندیده است. چه امتیازات و خصلت هایی در وجود یاران اباعبداللّه (علیه السلام) نهفته بود که آنان را از میلیون ها جمعیت مسلمان آن زمان ممتاز نمود. به طوری که از بسیاری از اصحاب و مشاهیر دینی عصر خود پیشی گرفته و در عرصه پرافتخار عاشورا، حماسه آفریدند.

زمانی که حسین بن علی (علیه السلام) ، عَلم مبارزه با بنی امیه را برافراشت، عالمان و فقهای فراوانی در جهان اسلام حضور داشتند. براساس نقل یعقوبی، افراد ذیل از فقهای معروف عصر امامت اباعبداللّه (علیه السلام) بوده اند: «عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمربن خطّاب، مسوربن مخرَمة زهری، سائب بن یزید، عبدالرحمن بن حاطب، أبوبکر بن عبدالرحمن بن حارث، سعید بن مسیّب، عروة بن زبیر، عطاءبن یسار، قاسم بن محمدبن ابی بکر، عبیدة بن قیس سلمانی، ربیع بن خثیم ثوری، زرّبن حُبیش، حارث بن قیس جعفیّ، عمرو بن عتبة بن فرقد، أحنف بن قیس، حارث بن عمیر زبیدی، سوید بن غفلة جُعفی، عمروبن میمون أودیّ، مطرّف بن عبداله شخّیر، شقیق بن سلمة، عمروبن شرحبیل، عبدالله بن یزید خطمیّ، حارث اعور همدانی، مسروق بن أجدع، علقمة بن قیس خثعمی، شریح بن حارث کندیّ و زید بن وهب همدانی.» (2)

اما، هیچ یک از این افراد روز عاشورا در سپاه اباعبداللّه (علیه السلام) حضور نداشتند. ایشان نه تنها آن حضرت را یاری نکردند، بلکه برخی از آنان، اصل حرکت حضرت به سوی کوفه را زیرسؤال بردند. (3) و برخی دیگر، ابتدا اباعبداللّه (علیه السلام) را به کوفه دعوت کردند ولی روز عاشورا در میدان مبارزه حاضر نشدند. (4) برخی دیگر، همچون أحنف بن قیس درخواست یاری حضرت را اجابت ننموده، گفتند: «قد جرّ بنا آل أبی الحسن، فلم نجد عندهم أیالة للملک و لا جمعا للمال و لا مکیدة فی الحرب»؛ ما فرزندان أبی الحسن [علی علیه السلام] را آزموده ایم نزد آن ها نه فرمانداری استانی یافته ایم و نه ثروت اندوخته ای دیدیم و نه سیاست جنگی لازم را مشاهده کرده ایم. (5)

این در حالی بود که همگی می دانستند بنی امیه سالیان متمادی در پی از بین بردن اسلام بوده و یزید هرگز شایستگی جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ندارد و استمرارخلافت وی نابودی واضمحلال دین و ارزش

های دینی را در پی خواهد داشت.

افرادی چون طرمّاح بن عدی، عبدالله بن مطیع، عمر بن عبدالرحمن مخزومی و عبدالله بن جعفر (6)، که از دوستان و خیرخواهان آن بزرگوار بودند، به جای همراهی با ایشان، تلاش کردند حضرت را از رفتن به سوی عراق منصرف کنند. در عصر قیام سیدالشهدا (علیه السلام) در اثر انحرافات پدید آمده پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، تشخیص حق از باطل و التزام به مقتضای حقّ، به قدری دشوار شده بود که نه تنها عوام، بلکه خواص نیز، در درستی حرکت اباعبدالله (علیه السلام) شک نموده و یا در صورت علم به حقانیت قیام، توان یاری آن حضرت را نداشتند.

با توجه به این حقایق، این پرسش جدّی مطرح می شود که شهدای کربلا چه امتیازاتی بر شیعیان معاصر خود داشته اند که در حمایت از آن حضرت هیچ تردیدی به خود راه نداده تا پای جان از آن بزرگوار دفاع کردند؟ روزی که سیدالشهدا به سوی کربلا حرکت می کرد، شهر کوفه دست کم صدهزار رزمنده داشت که بخش عظیمی از آنان را شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام تشکیل می دادند. چگونه در میان آنان تنها عده قلیلی توفیق جهاد و شهادت در کنار پسر فاطمه (علیهاالسلام) را یافتند؟ در این مورد، نظرهای مختلفی قابل طرح است که در این مقال کوتاه به نقد و بررسی اجمالی آن ها می پردازیم:

نقد چند فرضیه پیرامون وجه تمایز شهدای کربلا

شاید برخی گمان کنند فصل ممیز یاران اباعبدالله (علیه السلام) با سایر شیعیان، بهره مندی افزون تر آنان از علوم دینی بوده است؛ بدین معنا که آنان نسبت به مردمان عصر خود اطلاعات دینی بیش تری داشته اند و همین امر آنان را به این فوز بزرگ رهنمون ساخته است. ولی تا آن جا که منابع اصیل تاریخی گواهی می دهند، تعداد کثیری از شهدای کربلا از برجستگی خاصی در علوم دینی برخوردار نبوده اند. به علاوه، اگر آشنایی با علوم دینی در حمایت مسلمانان از سیدالشهدا (علیه السلام) نقش کلیدی داشت، می بایست فقهای عصر آن حضرت به یاری ایشان برمی خاستند، حال آن که، هیچ یک از فقهای معروف دوران امام حسین (علیه السلام) در سپاه آن حضرت شرکت ننمودند.

با توجه به این که برخی از اصحاب سیدالشهدا، همچون سوید بن عمر و عابس بن ابی شبیب و برير بن خضير و زیاد بن عریب و یزید بن حصین و... (7) از عبّاد و زهّاد عصر خویش بوده اند، این احتمال قوت می گیرد که تمایز اساسی و یا دست کم یکی از فصول ممیز شهدای کربلا با سایران، التزام به مناسک دینی همچون نماز، روزه و حج بوده است. احتمال مزبور نیز قابل نقد می باشد؛ زیرا، اولاً، این صفت در مورد برخی از شهدا ذکر گردیده و در مورد بسیاری از آنان چون حرّ و زهیر و سلمان بجلی و نافع بن هلال و حجّاج بن مسروق و عمیر بن عبدالله و عمرو بن مطاع جعفی و یزید بن مغفل و افراد دیگر چنین صفتی نقل نشده است. ثانیا، اگر التزام به اعمال عبادی اسلام عامل مهمی در جهت تشخیص حقانیت دعوت اباعبدالله (علیه السلام) و حمایت از آن حضرت بود، می بایست دست کم تعداد قابل توجهی از حجاجی که در سال 60 هجری در مکه حضور داشتند، به یاری امام حسین (علیه السلام) برخیزند و حال آن که، عدّه بسیاراندکی با آن حضرت به سوی کوفه آمدند. اگر حجّاج سال 60 هجری

ازامام (علیه السلام) حمایت می کردند، دیگر نیازی به اجابت دعوت کوفیان نبود و حضرت در همان اطراف مکه قیام می کرد.
احتمال سومی که می توان مطرح نمود آن است که، بسیاری از کسانی که از آن حضرت حمایت ننمودند نمی دانستند حضرت بنای مخالفت با یزید را دارد. از این رو، درصدد یاری آن بزرگوار برنیامده اند. در پاسخ این احتمال باید گفت: شاید این توجیه را برای مسلمانان مناطق دور دست چون یمن و ایران و مصر بپذیریم، ولی در مورد مسلمانان شهرهای مدینه و مکه و کوفه و بصره قابل قبول نیست؛ چرا که خروج ناگهانی حضرت پس از ملاقات با ولید بن عتبه (فرماندار مدینه) از مدینه به مکه آن هم به اتفاق زن و فرزند و اقوام و اقامت و فعالیت سیاسی چهارماهه در مکه و خروج نابهنگام آن حضرت در وسط اعمال حج از مکه به سوی کوفه نه تنها مردم مدینه و مکه بلکه بسیاری از مسلمانان حجاز و عراق را متوجه خود ساخت، به طوری که کوفیان با استفاده از همین اقدام ها از آمادگی حضرت برای قیام آگاه شده، از ایشان دعوت نمودند تا مرکز قیام را کوفه قرار دهد. بصریان نیز با نامه ای که حضرت برای سران آنان فرستاد و به طور رسمی از آنان درخواست یاری نمود، (8) از عزم اباعبدالله (علیه السلام) برای قیام آگاه شدند. بنابراین، نمی توان گفت فرق یاران اباعبدالله (علیه السلام) با سایر مسلمانان آن عصر در یاری نمودن از امام (علیه السلام) در اطلاع و آگاهی آنان از تصمیم حضرت برای درگیری با امویان بوده است.
ممکن است گفته شود: فصل ممیز اساسی شهدای کربلا با سایر مسلمانان، در شناخت آنان نسبت به امام حسین (علیه السلام) بوده است؛ یعنی کسانی که حضرت را یاری نکردند می دانستند حضرت قصد مخالفت و درگیری با یزید را دارد، ولی به دلیل عدم درک صحیح از شخصیت آن حضرت، در یاری ایشان سستی به خرج دادند. ولی اصحاب ایشان با توجه به شناختی که از مقام و منزلت و موقعیت آن حضرت داشتند، به یاری ایشان برخاستند. این سخن نیز مانند احتمالات پیشین سخن ناتمامی است؛ چرا که امام حسین (علیه السلام) قریب به شصت سال در جامعه اسلامی زندگی کرده بود و جزو خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان و حضرت زهرا (علیهاالسلام) حساب می آمد.

بارها در میان اصحاب مورد محبت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته بود. رسول خدا در مورد ایشان تعابیر بلندی به کار برده بود. به علاوه، در جنگ های صفین و جمل و نهروان دوشادوش پدر درمیان سپاهیان کوفه شمشیر زده بود. به علاوه کمالات معنوی و مراتب علمی آن حضرت، شرایط را به گونه ای برای آن حضرت ترتیب داده بود که دست کم مردم حجاز و عراق شناخت خوبی از آن بزرگوار داشتند و قدر و منزلت آن حضرت را خوب درک می کردند. بهترین شاهد این مدعا آن است که وقتی آن حضرت وارد مکه شد، «مردم مکه از او استقبال کرده، نزدش رفت و آمد می کردند. [علاوه بر اهالی مکه]، سایر کسانی که در مکه حضور داشتند مثل حجّاج و مردم سرزمین های دور خدمتش می آمدند.» (9) حتی عبدالله بن زبیر، که خود از معاریف آن روز به شمار می آمد و درصدد به دست گرفتن خلافت بود، وقتی دید توجه مسلمانان کاملاً معطوف سیدالشهدا (علیه السلام) شده، برای منزوی نشدن، «گاه هر روز و گاه دو روز یک بار نزد [امام] حسین (علیه السلام) می آمد». ابومخنف می گوید: «وی فهمیده بود تا زمانی که حسین در این شهر باشد، مردم حجاز از او [عبدالله بن زبیر] پیروی نکرده و هرگز با او بیعت نخواهند کرد؛ زیرا [امام] حسین (علیه السلام) در نظرشان بزرگوارتر و فرمانش در میانشان نافذتر از فرمان اوست.» (10) حتی از اباعبدالله (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت می فرمود: «برای این مرد چیزی از دنیا محبوب تر از خروج من از حجاز به عراق نیست. او [خوب] فهمیده که با وجود من

برایش از قدرت چیزی باقی نخواهد ماند، مردم مرا با او یکسان نمی شمارند، لذا دوست دارد من از مکه بیرون بروم تا این جا برایش خالی شود.» (11)

موقعیت و جایگاه اجتماعی و نفوذ مردمی امام حسین (علیه السلام) به حدّی بود که برخی از دوستان آن حضرت، خوف داشتند با قیام و شهادت آن حضرت راه تجاوز به حریم اسلام و مسلمانان و اساسا بی حرمتی به اعراب هموار گردد. از منظر افرادی چون عبدالله بن مطیع، حرمت اجتماعی و وجاهت و عظمت شخصیت سیدالشهدا به اندازه ای بود که آن ها گمان می کردند بنی امیه از ترس اعتراض آن حضرت، از برخی از حرمت شکنی ها پرهیز می کنند. عبدالله بن مطیع یکی از رجال عصر عاشورا و دوستان حضرت به شمار می آمد که دو بار با اصرار از حضرت خواست از رفتن به کوفه و قیام علیه بنی امیه خودداری نماید وی در بیان علت درخواست خود می گفت: «شما سید و آقای عرب هستی، به خدا قسم احدی از مردم حجاز به پای شما نمی رسد. [اگر در مکه بمانی] مردم از هرسو یکدیگر را به بیعت با شما دعوت می کنند.» (12) وی معتقد بود، قیام و شهادت اباعبدالله (علیه السلام) «موجب هتک حرمت اسلام و قریش و عرب خواهد شد.» (13) این سخن حاکی از آن است که اباعبدالله در زمان خود به قدری در جامعه موقعیت داشت که حفظ حرمت دین و قریش و اساسا اعراب در گرو حفظ حرمت ایشان بود.

بنابراین، نمی توان گفت: امتیاز اساسی یاران سیدالشهدا، با سایر مسلمانان در شناخت و آشنایی نسبت به عظمت شخصیت آن حضرت بوده است. در آن روزگار، دست کم مردم حجاز و عراق به خوبی حضرت را می شناختند و به آن حضرت علاقه مند بودند. از این رو، وقتی وارد شهری می شد، به خوبی از ایشان استقبال کرده دورش حلقه می زدند. بنابر دو گزارش فرزدق و مجمّع بن عبداللّه حتی کسانی که از کوفه به جنگ با آن حضرت آمده بودند، در دل به ایشان ارادت داشتند؛ زیرا فرزدق در گزارشی که از وضعیت کوفه به حضرت می دهد می گوید: «دل های مردم با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است.» (14) و یا مجمع بن عبدالله، یکی از شهدای کربلا و از مریدان راستین حضرت، وقتی از کوفه گریخت و به حضرت پیوست، در وصف مردم کوفه گفت: «دل هایشان به سوی شما تمایل دارد، ولی شمشیرهایشان فردا برعلیه شما برهنه خواهد شد.» (15)

این ها نشان می دهد برخی از مردم ممکن است امامی را واقعا دوست داشته باشند، ولی وقتی پای تهدید و تطمیع به میان آمد، به جنگ با همان امام محبوب خود رفته، سرش را از بدن جدا نموده و فرزندانش را به شهادت برسانند. بنابراین، نه تنها درک عظمت ولایت، بلکه حتی محبت عادی نسبت به مقام ولایت نیز نمی تواند انسان را از خطر بی وفایی و مخالفت و درگیری با آن باز دارد.

مهم ترین امتیازهای یاران حسین بن علی (علیه السلام) نسبت به سایر مسلمانان

با اندکی تأمل در زندگانی اکثر شهدای کربلا و بررسی سوابق و سیره آنان، به خصوص با دقت در رجزهایی که در میدان نبرد می خواندند، به چهار صفت ممتاز در آنان دست می یابیم که می توان آن ها را به عنوان برجسته ترین امتیازات یاران اباعبدالله (علیه السلام) از سایر مسلمانان و شیعیان آن روز قلمداد کرد. اما پیش از ذکر آن ها، تذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

1. در این پژوهش، بیش ترین تلاش ما مطالعه زندگانی اصحاب غیر هاشمی می باشد؛ زیرا بنی هاشم یعنی فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) ، امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) به دلیل پیوند نَسَبی و معنوی نزدیکی که با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و زهرای اطهر (علیهاالسلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) داشته اند، بالطبع از باورها و کمالات و مقامات بلندی برخوردار بوده اند که دفاع از امام حسین (علیه السلام) برای آنان امری طبیعی بوده است. ولی سایر اصحاب مثل عموم مسلمانان با چنین سرچشمه زلال رحمت پیوند نسبی نداشته اند، از این رو، مطالعه و بررسی ویژگی های آنان می تواند پیام عبرت انگیز مضاعفی برای ما داشته باشد.

2. با توجه به محدودیت های موجود در تحقیق زندگانی اصحاب سیدالشهدا (علیه السلام) ، بالطبع ارائه شاهد برای اثبات یک ویژگی در میان همه اصحاب میسّر نیست. از این رو، ما امتیازاتی را که به طور نسبی در میان اصحاب شایع یافته ایم، به عنوان فصل ممیّز آنان با سایران مطرح نموده ایم.

3. برای اثبات ویژگی ها، چاره ای جز ارائه شواهد متعدد نداریم. از این رو، پیش تر به خاطر نقل شواهد متعدد مشابه، پوزش می طلبیم.

1. عشق وافر به امام حسین (علیه السلام)

یکی از مهم ترین ویژگی یاران اباعبدالله (علیه السلام) ، عشق فزاینده ایشان به آن بزرگوار است. چنان که گذشت بسیاری از مسلمانان عصر امام حسین (علیه السلام) به آن بزرگوار ارادت می ورزیدند، ولی ارادت اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) به آن حضرت، از مرز محبت های معمولی به مراتب فراتر رفته بود، به گونه ای که در مقابل آن بزرگوار خود را فراموش کرده، برای یاری ایشان از جان و مال و آبروی خویش می گذشتند؛ جلب رضایت آن بزرگوار، برای ایشان از همه چیز لذیذتر می نمود. برای خشنودی ایشان بزرگ ترین ایثارها را به آسانی انجام می دادند. در جملات آنان در شب عاشورا، آن گاه که امام (علیه السلام) از آنان خواست، تاریکی شب را مرکب قرار داده او را با سپاه کوفه تنها بگذارند دقت کنید:

سعید بن عبدالله حنفی: «والله اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده گردیده [زنده] زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می شود، از شما جدا نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم.» (16)

زهیر: «والله دوست داشتم کشته می شدم، سپس دوباره زنده شده، بعد کشته می شدم تا جایی که هزار بار این چنین کشته می شدم، تا خداوند بدین وسیله، کشته شدن را از شما و جوانان اهل بیت شما دور می گردانید!» (17)

آن گاه جمعی از یاران حضرت گفتند: «به خدا قسم از شما جدا نمی شویم، جان هایمان به فدایت با گلوها و پیشانی ها و دست هایمان شما را حفظ می کنیم، اگر کشته شویم [به عهدمان] وفا کرده ایم.» (18)

بی تردید این سخنان، سخن عقل حسابگر و عاقبت اندیش و معامله گر نیست، کلماتی است از زبان دل هایی آکنده از عشق به سیدالشهدا (علیه السلام) . تا کسی شیدای امام خود نباشد، هرگز نمی تواند چنین عاشقانه

نسبت به او اظهار وفاداری کند. شاید کسی این سخنان را مبالغه آمیز بینگارد، ولی شهدای کربلا روز عاشورا نشان دادند به وعده های خویش وفادار بوده اند، تا جایی که امام حسین (علیه السلام) شب عاشورا صریحا آنان را وفادارترین مجاهدان راه خدا شمرده، فرمودند:«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي»؛ من اصحابی باوفاتر و برتر از یاران خود سراغ ندارم. (19)

آنان در سخت ترین لحظات و آخرین دقایق عمر، هیچ به خود نمی اندیشیدند و همواره نگران امام حسین (علیه السلام) بودند. مسلم بن عوسجه هنگام جان سپردن، با دست به سوی اباعبدالله (علیه السلام) اشاره نمود و به حبیب بن مظاهر سفارش آن حضرت را کرده، فرمود: «همه وصیت من آن است که در راه این مرد کشته شوی.» (20)

یک دسته از یاران سیدالشهدا (علیه السلام) خود را سپر تیرهای دشمن آن بزرگوار قرار می دادند تا مبادا مادامی که آنان زنده اند، زخمی بر بدن حضرت اصابت کند. افرادی چون سعید بن عبدالله حنفی و حنظلة بن اسعد شبامی و عمروبن قرظه انصاری از این دست افراد بودند.

سعید خود را جلوی امام (علیه السلام) قرار می داد، حضرت به هر سوی می رفت او پیش رویش می ایستاد. وی آن قدر این عمل را ادامه داد، تا به زمین افتاد برخی از مورّخان نوشته اند: وقتی به زمین افتاد، غیر از زخم های شمشیر و نیزه ها سیزده تیر بر بدنش نشسته بود. (21)

حنظله نیز وقتی اکثر یاران حضرت به شهادت رسیدند، خود را جلوی اباعبدالله (علیه السلام) قرار داد و با صورت و گلویش تیر و نیزه و شمشیرها را از آن بزرگوار برمی گردانید. (22)

عمروبن قرظه هم چندین بار این عمل را تکرار کرد به طوری که از کثرت زخم، بدنش سست شد. در آن حال، رو به حضرت کرد و گفت: آیا به عهد خود وفا کرده ام؟ حضرت فرمود: بلی تو در بهشت پیشاپیش من خواهی بود....» آن گاه بر زمین افتاد و به شهادت رسید. (23) وی هنگام مبارزه این اشعار را می خواند:

قد علمت کتیبة الانصار	إنّی سأحمی حوزة الذّمار
ضرب غلام غیر نکس شار	دون حسین مهجتی و داری

سپاه انصار می دانند من از اهل حرم دفاع می کنم، ضربه من ضربه جوانی است سربلند و پیش آهنگ، جان و مالم به فدای حسین. (24)

طبری می نویسد: وقتی اصحاب حسین دیدند دشمنان زیاد شده اند و آنان نمی توانند جان حسین و خودشان را حفظ کنند، برای کشته شدن پیش روی حسین بر هم سبقت می گرفتند. (25) ولی شواهد موجود نشان می دهد برخی از آنان به علت نگرانی از تنهایی حضرت، در سبقت جستن در شهادت، تردید می کردند. ابوثمامه صائدی بعدازظهر عاشورا می خواست به میدان برود، ولی تنهایی سیدالشهدا (علیه السلام) سخت او را آزار می داد. ازیک سو، میل به شهادت او را به میدان جهاد می کشید. از دیگر سوی، عشق به اباعبدالله مانع می شد که حتی چند ساعت امامش را تنها بگذارد. عاقبت تردیدش را با خود حضرت در میان گذاشت و بعد از نماز ظهر خدمت حضرت رسید و گفت: «قصد دارم به دوستان شهیدم ملحق شوم ولی فکر تنهایی شما و خانواده ات مرا رنج می دهد.» حضرت فرمودند: «قدم در راه شهادت بگذار، من هم بعد از ساعتی به تو ملحق خواهم شد.» با شنیدن این جمله دلش آرام گرفت و به میدان رفت. (26)

برای عبدالله و عبدالرحمان پسران عروة بن حراق غفاری (27) و سیف و مالک نیز حالتی شبیه حالت ابوثمامه رخ

داد. وقتی دشمن به خیمه گاه نزدیک شد، سیف بن حارث و مالک بن عبدالله سُریع به گریه افتادند. حضرت علت گریه شان را جویا شدند و برای تقویت روحیه ایشان فرمودند: «به خدا امیدوارم به زودی چشمتان روش شود [یعنی با شهادت وارد بهشت شوید]. ولی آنان عرض کردند: «فدایت شویم، به خدا، برای خودمان گریه نمی کنیم، به خاطر تنهایی شما می گرییم؛ زیرا در محاصره قرار گرفته ای و ما نمی توانیم از شما دفاع کنیم.» حضرت در حقشان دعا کردند و به آنان اجازه جهاد دادند. (28) سپس آن ها با این اشعار نسبت به حضرت اظهار وفاداری نمودند:

افدی حسینا هادیا مهدیا	فالیوم تلقی جدک النبیّا
ثم أباک ذااللندی علیّا (علیه السلام)	ذاک الّذی نعرفه وصیّا

جانم فدایت ای حسین که هدایت شده و هدایت کننده ای. امروز رسول خدا و پدرت علی (علیه السلام) صاحب سخاوت و جود را ملاقات خواهی کرد .همان کسی که ما او را وصی پیامبر می دانیم. (29)

پایمردی و ایثار و وفاداری حیرت انگیر اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) در روز عاشورا به روشنی هر خواننده آگاه را به این نتیجه رهنمون می سازد که اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) خود را در شخصیت سیدالشهدا ذوب کرده و اساسا هویت شان را در هویت امام خود فانی می دیدند، به گونه ای که اگر امام حسین (علیه السلام) هر دستوری به آنان می داد، به راحتی اطاعت می کردند. نافع بن هلال به حضرت می گفت: «خواهی به مشرق روی کن، خواهی به مغرب، به خدا قسم ما از مقدرات الهی هرچه باشد بیم نداشته، از لقای پرودگار کراهتی نداریم، ظاهر و باطن ما همین است.» (30)

محبت شدید آنان به سیدالشهدا موجب شد در روزگاری که شخصیت های نامدار و سابقه دار اسلام در درستی حرکت آن حضرت دچار شبهه و تردید شده بودند، نجات یافته و در فضای تاریک و مه آلود دوران خود پا جای پای امام زمانشان بگذارند. آنان با منطق عشق و با عرفان به مقام والای اهل بیت (علیهم السلام) به مسائل می نگریستند. شاید بسیاری از آنان نمی توانستند پیرامون فلسفه نهضت و کیفیت تأثیر آن در احیای دین و هدایت امت تحلیل روشنی ارائه دهند، اما با چراغ عشق حق را یافتند؛ خود رستگار و عملشان نجات بخش و هدایت گرِ حق طلبان عالم گردید و دل های مرده مسلمانان را بیدار کرد.

2. ایمان راسخ به آینده ای روشن و سعادت بخش

اطمینان به نویدهای الهی و اعتقاد راسخ به پاداش الهی، از دیگر امتیازات یاران سیدالشهدا (علیه السلام) به شمار می آید. آنان یقین داشتند به محض شهادت به فلاح و رستگاری نایل آمده، جایگاه رفیعی در انتظارشان است. این معنا به طور مکرر در اشعار و سخنان آنان در روز عاشورا مطرح شده است.

عمرو بن خالد هنگام جنگ، زندگی راحت اخروی را به خود بشارت می داد و بدین وسیله، سختی جهاد را بر خود آسان کرده می گفت:

«الیک یانفس الی الرحمان	فأبشری بالروح و الریحان

الیوم تُجزین علی الاحسان»

ای نفس بر تو باد حرکت به سوی خدای رحمان، تو را به راحتی و زندگی آسان بشارت باد، آن روز (رستاخیز) به نیکی پاداش داده خواهی شد. (31)

پسرش نیز هنگام عزیمت به میدان، پدر شهید خود را چنین خطاب نمود:

یا ابتا قد صرت فی الجنان	فی قصر درّ حسن البنیان

ای پدر بی گمان وارد بهشت شده، در قصر فراخ و زیبا بنیاد منزل گزیده ای. (32)

آنان با تکیه بر ایمان به آخرت، مرگ را بر خود آسان می کردند و در برابر زخم های سوزناک شمشیرها و نیزه ها و در حلقه محاصره صدها نیروی سراپا مسلح، صبر و استقامت به خرج می دادند. عبدالرحمان أرحبی، کسی که همراه مسلم نامه سیدالشهدا (علیه السلام) را از مکه برای کوفیان برده بود، وقتی کثرت شمشیرها و نیزه های دشمن را مشاهده کرد، با نفس خود چنین سخن می گفت:

«صبرا علی الأسیاف والأسنّة صبرا علیها لدخول الجنة.»؛ [ای نفس] برای دخول بهشت در برابر شمشیرها و نیزه ها بردباری کن. (33)

زیاد بن عریب پس از مدتی نبرد خدمت امام (علیه السلام) رسید و این شعر را خواند:

أبشر هُدیتَ الرشدَ یاابن احمدا	فی جنة الفردوس تعلو صعدا

مژده باد که به راه راست هدایت یافته و در بهشت فردوس مقام والایی دارم. (34)

سعد بن حنظله، که با پسرش به یاری سیدالشهدا (علیه السلام) شتافته بود، هنگام جهاد خود را به آرامش و آسودگی ابدی نوید داده، می گفت:

صبرا علی الاسیاف و الاسنة	صبرا علیها لدخول الجنّة
یا نفس للراحة فاجهدنه	و فی طلاب الخیر فارغبنه

ای کسی که خواهان دخول بهشت هستی، در مقابل شمشیرها و نیزه ها خویشتن داری کن. ای نفس برای آسودگی تلاش کن و در طلب خیر راغب باش. (35)

شواهد فوق به خوبی نشان می دهد که یکی از ویژگی های بارز شهدای کربلا، یقین به حیات اخروی و اعتماد به وعده های الهی به صالحان و مجاهدان راه حق بوده است؛ چیزی که در بسیاری از مردمان آن عصر یافت نمی شد. مسلمانان آن روزگار بیش از آن که به آخرت بیندیشند، به دنیا فکر می کردند و پیش از آن که درصدد تضمین سعادت اخروی باشند، در تکاپوی تأمین معاش دنیوی بودند. ابن سعد برای رسیدن به ملک ری، به جنگ سیدالشهدا (علیه السلام) آمد (36) و اشراف کوفه با گرفتن رشوه به ابن زیاد پیوستند. (37) در چنین فضایی، که همه چیز با معیارهای مادی سنجیده می شد، اصحاب و یاران اباعبدالله (علیه السلام) اعمال خود را با مقیاس های اخروی می سنجیدند. همین امر، آنان را بر مسلمانان معاصر خود، برتری و امتیاز بخشید.

3. برخورداری از معیاری صحیح برای شناخت نفاق

با دقت در سخنان شهدای کربلا معلوم می شود آنان منافقان و دشمنان پنهان دین را براساس نحوه برخوردشان با امام حسین (علیه السلام) شناسایی می کردند. ایشان با مقایسه دشمنان سیدالشهدا (علیه السلام) با دشمنان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) ، بی درنگ پی به نفاق آن ها می بردند. نافع بن هلال [یا هلال بن نافع]، خطاب به حضرت چنین می گوید: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! تو خود می دانی جدّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نتوانست دوستی خود را در دل همه مردم جای دهد و آنان را مطیع خود سازد. در میان مردم منافقانی بودند که به او وعده نصرت می دادند، ولی در دل مکر می کردند. با سخنانی شیرین تر از عسل پیش روی آن حضرت زبان می گشودند، ولی پشت سر ایشان با اعمالی تلخ تر از حنظل رفتار می کردند تا آن که خدای تعالی روح مقدس او را قبض کرد.

پدرت علی (علیه السلام) نیز چنین بود؛ مردمی مردانه به یاری او برخاستند و در راه او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند، [ولی جمعی] تا زنده بود با او دشمنی و مخالفت ورزیدند تا آن که أجلش رسید و به رحمت و رضوان خدا پیوست. تو نیز امروز نزد ما همان حالت را داری، هرکس عهدش را شکست و بیعتش را نقض کرد، جز به خود به دیگری ضرر نرسانید، خدا از او بی نیاز است.» (38)

سخنان نافع حاکی از آن است که وی رهبران دینی و الهی، اعم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را بهترین معیار برای ارزیابی سلامت جریان های سیاسی و اجتماعی می دانست و معتقد بود برای ارزیابی خلوص افراد باید به میزان التزام عملی شان به دستورات رهبران الهی توجه نمود. از منظر نافع، ملاک نفاق تنها تناقض در گفتار و یا تهافت گفتار با نیّات باطنی نیست، بلکه یکی از روشن ترین مظاهر نفاق، تأیید زبانی در کنار مخالفت عملی با رهبران دینی جامعه می باشد. از این رو، وی وقتی پیمان شکنی عملی شیعیان کوفه با امام (علیه السلام) را مشاهده کرد، بدون هیچ گونه تردیدی آنان را با منافقان عصر نبوی و حکومت علوی مقایسه نمود.

عبدالله بن عمیر کلبی نیز چنین بود. وی از دوستان و محبّان امام حسین (علیه السلام) در کوفه بود. چندی پیش از عاشورا دید لشگری وارد نخیله پادگان نظامی کوفه شدند، مقصد آنان را پرسید، گفتند: به جنگ حسین (علیه السلام) ، فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می روند. تا این جمله را شنید، فورا آنان را به مشرکان تشبیه کرده گفت: «به خدا قسم من آرزو داشتم در راه خدا با اهل شرک بجنگم، اکنون امیدوارم ثواب جنگ با این مردمی که برای کشتن پسر دختر پیامبر آماده می شوند، نزد خدای متعال از ثواب جنگ با مشرکان کم تر نباشد.» (39) به دنبال این سخن، خود و همسرش شبانه از کوفه بیرون آمدند و شب هشتم محرم خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند. عبدالله روز عاشورا به شهادت رسید. (40)

از ویژگی های بارز شهدای کربلا این بود که ولایت را محور حق و باطل قرار می دادند، همواره عیار مردم را با گفتار و کردارشان نسبت به اهل بیت علیهم السلام می سنجیدند. وقتی می دیدند برخی، گفتار زیبا و حق مدارانه دارند، ولی در عمل علیه ولایت حرکت می کنند، نفاقشان را کشف می کردند، و به نیرنگ و خبث طینت شان پی می

بردند. از این رو می بینیم، شهید یازده ساله کربلا، عمرو[یا عمر] بن جنادة، در رجزهای خود، سپاه به ظاهر مسلمان کوفه را افرادی رذل، دشمن قرآن و فاسق توصیف می کند که برای کنار زدن قرآن، به یاری دولتمردان فاسق خود برخاسته اند:

و الیوم تخضب من دماء اراذل	رفضوا القرآن لنصرة الاشرار
واللّه ربّی لا ازال مضاربا	فی الفاسقین بمرهف بتّار (41)

امروز از خون کسانی که برای یاری اشرار، قرآن را کنار زده اند رنگین می شود، قسم به خدا (پروردگارم)، پیوسته فاسقان را با شمشیری تیز و برّان می زنم.

4. دشمنی با دشمنان امام حسین (علیه السلام)

از دیگر ویژگی های بارز و ممتاز یاران امام حسین (علیه السلام) دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود. آنان برخلاف مردمان معاصر خود، که به راحتی با دشمنان دین و امامشان مصالحه کرده و در دین خدا مسامحه می کردند و به اصطلاح امروزی ها، اهل تساهل و تسامح بودند، هرگز حاضر به همراهی با بنی امیه نشدند. آنان همه چیز را براساس مدارا و محبت تفسیر نمی کردند، بلکه در کنار محبّت به امام خود، با دشمنان آن حضرت دشمنی می ورزیدند و به آن حضرت می گفتند: «إنّا علی نیّاتنا و بصائرنا نوالی من والاک و نعادی من عاداک»؛ (42) ما قلبا و براساس بصیرت خود، کسی را که شما دوست داشته باشید، دوست داریم و با کسی که شما او را دشمن بدارید، دشمنی می ورزیم.

مسلم بن عوسجه در مقام ابراز و وفاداری نسبت به آن حضرت، بغض خویش را نسبت به دشمنان آن بزرگوار چنین توصیف می کند: «قسم به خدا! اگر نیزه ام در سینه شان بشکند، با شمشیرم آن قدر آن ها را می زنم که دسته اش از دستم رها شود و از شما جدا نخواهم شد. اگر سلاحی با من نباشد تا با آنان بجنگم، پیش روی شما به سوی شان سنگ پرتاب خواهم کرد.» (43)

این خصلت بارز اصحاب امام حسین (علیه السلام) موجب شد که آنان هرگز در مبارزه، کوتاه نیامده، حتی یکی از آنان میدان مبارزه را به نفع دشمن خالی نکند و یا با گفتار و کردار خویش، به دشمن باج ندهد و همین امر باعث شد آنان در عین شکست ظاهری، سربلند و مفتخر گردیده، آوازه عزتشان در کران تا کران عالم طنین افکن گردید.

حاصل بحث

اجمالاً باید گفت: چهار عاملِ عشق به ولایت و امامت، اعتقاد راسخ به سعادت اخروی، قدرت تمییز جریان حق و

باطل و تبرّی جستن از دشمنان امام حسین (علیه السلام) ، از مهم ترین ویژگی هایی بودند که شهدای کربلا را از سایر مردم در رسیدن به فوز شرکت در حماسه حسینی متمایز ساختند. اما در میان این عوامل چهارگانه، عامل نخست از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چرا که دو عامل دشمن شناسی بر مبنای سنجش رفتار افراد نسبت به مقام ولایت و دشمنی نسبت به دشمنان امام (علیه السلام) خود، از فروع عشق و محبت خالص نسبت به امام (علیه السلام) محسوب می شود. در نتیجه باید گفت: ارتباط عاشقانه اصحاب امام حسین (علیه السلام) با آن حضرت، رمز وفاداری و پایمردی آنان در روز عاشورا و اساسی ترین معیار برتری آنان نسبت به همگنانشان بوده است.

پی نوشت ها :

1 محمدبن جریرطبری، تاریخ الامم و الملوک ،تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی،ج5،ص 439

2 احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، قم، الشریف الرضی، ط 1، 1373 ش / 1414 ق، ج 2، ص 240 و 241

3 مانندابن عباس.ر.ک:طبری،پیشین،ج5،ص383

4 مثل مسیب بن نجبه. ر.ک: شیخ مفید، محمدبن محمد، الارشاد، تحقیق آل البیت، قم، المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، 1413 ق، ج 2، ص 3637

5 ابن قتیبه دینوری، عیون الاخبار، ج 4، ص 35، نقل از: محمدتقی تستری، قاموس الرجال، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1417 ق، ج 1، ص 691، رقم 633

6 ر.ک: طبری، پیشین، ج 5، ص 382، 385 تا 388 و 395 و 396و 406

7 ر.ک: عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، به ترتیب، ج2،ص72و112وج1،ص167و456وج3،ص325

8 طبری، همان، ج 5، ص 357

9،10،11 همان، ص351/ص383/ص351

13 طبری، همان، ج 5، ص 395 و 396 و شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص 72

14 همان، ص 386 و همان، ص 76

15 طبری، همان، ص 404 و 405

16الی 18 همان، ص 419 و 420 و شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص 92 و 93

19 همان، ص 91 و ر.ک: طبری، همان، ج 5، ص 418 و ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، تحقیق أحمد صفر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ط2، 1408 ق/ 1987م، ص 112 با کمی حذف

20 طبری، همان، ج5، ص435 و شیخ مفید، پیشین،ج2،ص 103

21 محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403 ق / 1983 م، ج 45، ص 21

22 عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، سه جلدی رحلی،ج 1، ص382،باب حنظله

23 ر.ک: علی بن موسی، سیدبن طاووس، الملهوف فی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، دارالاسوة للطباعة والنشر، ط1، 1414 ق، ص 162

24 ابن شهر آشوب، محمدبن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت،درالاضواء،بی تا، ج 4، ص 105

25 طبری، همان، ج 5، ص 442

26 محمدطاهر سماوی، ابصارالعین فی أنصارالحسین، تحقیق محمد جعفر الطبسی، مرکزالدراسات الاسلامیه، ط1377،1ش،ص121

27 موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق و تعلیق محمد السماوی، قم، مکتبة المفید، ج2،ص23 ومجلسی،پیشین،ج45،ص29

28 طبری، پیشین، ج 5، ص 442 443

29 ابن شهرآشوب، پیشین، ج 4، ص 103 و سماوی، پیشین، ص 152 و 153

30 مجلسی، پیشین، ج 44، ص 382 و 383 / سماوی، پیشین، ص 148

31 مجلسی، همان، ج 45،ص18و ابن شهرآشوب، پیشین،ج4،ص101باکمی تغییر

32 ابن شهرآشوب، پیشین، ج 4، ص 101 و مجلسی، پیشین، ج 45، ص 18

33و34 سماوی،پیشین،ص132/ ص 135

35 ابن شهرآشوب، ج 4، ص 101

36و37 ر.ک: طبری،پیشین،ج5،ص409،ص404

38 مجلسی، پیشین، ج 44، ص 382

39 طبری، پیشین، ج 5، ص 429 و سماوی، پیشین، ص 179

40 طبری، پیشین، ج 5، ص 429

41و42 مجلسی، پیشین، ج 45، ص 28/ ج 44، ص 381

43 طبری، پیشین، ج 5، ص 419 / ر.ک: شیخ مفید، پیشین، ج 2، ص 92